۲۴. تعدد قرائات (۱۴۰۲/۰۳/۰۲)

سال تحصیلی (۱۴۰۲-۱۴۰۱) - سه‌شنبه، ۰۲ خرداد ۱۴۰۲

- پیشگفتار (خلاصه)
- رابطه «تِبْيانًا لِكُلِّ شَيْءٍ» و « لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ»
- انزال و تنزیل
- رعایت وقف و ابتدا آیات توسط قرّاء
- صد سال تفسیر روایت «سبعه احرف» به تلاوت به معنا و توجیه ابن مجاهد به قرائات سبع
- اجتهادی بودن برخی از قرائات و وقف‌ها
- رفتار شناسی علماء بغداد از جمله طبری دراعتراض به قرائات قرآن
- کمبود اطلاعات دلیل نفی قرائات
- اختلاف مصاحف امصار دلیلی بر تعدد قرائات و عدم ارتباط آن با خطای کاتب
- اذعان شهید ثانی و محقق ثانی دومتخصص علم قرائات به اعلم بودن شهید اول و علامه در علم قرائات
- استحکام مبانی علوم قرآنی
- نقد توجیه کلام صاحب مفتاح الکرامه از زمخشری در انکار تواتر قرائات
- اهمیت کتاب «دراساتٌ السلوب القرآن الکریم» در تعدد قرائات
- کتاب «معجم المسائل النحویه والصرفیه الوارده في القران الکریم»
- قرائت «إلیاسین» در قرائت حفص و «آل یاسین» در روایت ابن باذش از امیرالمومنین شاهدی بر بازگشت تمام قرائات به قرائت امیرالمؤمنین ع
- قرائت به جر حمزه در «وَٱلۡأَرۡحَامِ» وتأیید موافقت آن با عربیت توسط امام صادق علیه‌السلام

پیشگفتار (خلاصه)

رابطه «تِبْيانًا لِكُلِّ شَيْءٍ» و « لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذي اخْتَلَفُوا فيه»

شاگرد: اینکه در آیه شریفه دارد «نَزَّلْنا عَلَيْكَ الْكِتابَ تِبْيانًا لِكُلِّ شَيْءٍ[1]»، دو آیه دیگر دارد: «وَ أَنْزَلْنا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنّاسِ ما نُزِّلَ إِلَيْهِمْ[2]» و «وَ ما أَنْزَلْنا عَلَيْكَ الْكِتابَ إِلاّ لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذي اخْتَلَفُوا فيه[3]». وقتی «تبیان» وصف «کتاب» شده به «نزّلنا» تعبیر شده ولی وقتی تبیین به پیغمبر نسبت داده می‌شود تعبیر به «انزلنا» شده، چه وجهی دارد؟

استاد: یک مسأله این است که جمع «تبیین» با «تبیان» به چیست و یکی هم این است که باب تفعیل و باب افعال تفاوت دارند یا ندارند. هر دو مسأله آراء مختلفی هست. اگر بخواهم خلاصه محضر شما عرض کنم نسبت به بخش اول؛ محتاج به تبیین بودن از این باب است که هر چه مطالب نفس الامری در کلام الهی بیاید، همانطوری که خود تکوین الهی از غموض برخوردار است، تدوینش هم برخوردار است. از تکوین سر در نمی‌آورند؛ هر چه جلوتر می‌روند می‌بینند که چیزی نمی‌دانند. «تبیان» بودن کتاب خدا هم همینطور است. لذا با اینکه تبیان است، اما اینکه کسی باشد این تبیان بودن را در معرض ظهور بیاورد و نشان بدهد، منافاتی با هم ندارند. خیلی‌ها تبیان را به این صورت معنا کرده‌اند که یعنی واضح است. جلوتر‌ها عرض کردم اصلاً «بیّنات» بودن قرآن کریم به این معنا نیست که همه آن‌ها ظهورات است. برخی از اجلاء علمائی که این بیان در کلماتشان بود، من شواهدی از کتب خودشان آوردم؛ شاید بیست مورد بود؛ به جایی می‌رسند که می‌گویند ما نمی‌دانیم. پس چطور شما یک جا می‌گویید «بیانات» به این معنا است که همه قرآن ظاهر است، بعد خودتان می‌گویید اصلاً نمی‌فهمیم یا تردید دارد یا چند قول است!

لذا «بیّنات» اصلاً به این معنا نیست. «بیّنات» به این معنا است که هر چه بیشتر به دنبال آن می‌روید حقانیت آن، عمق آن، وزانتش بیشتر می‌شود.

شاگرد: نور بودن قرآن هم به همین معنا است.

استاد: بله. یعنی وقتی دنبال آن می‌روید حقانیتش بیش تر می‌شود. در ماده اشتقاق «کذب»، تلوّن هست؛ اول جلوه می‌کند و بعد که به دنبال آن می‌روید می‌بینید چیزی نیست. اما «بیّنات» به این صورت است که وقتی هر چه به دنبالش می‌روید می‌بینید عجیب است؛ وسعت دارد؛ این جور نیست که از یک محدوده‌ای ببینید سطحش پایین آمده است. «تبیان» هم به همین صورت است. این برای مرحله اول است. بنابراین «تبیانا لکل شیء» با «لتبیّن للناس ما نزّل الیهم» با هم هماهنگ هستند. به‌طور قطع به «لتبیّن» نیاز است. این جور نیست که اگر «لتبیّن» نباشد مقام تبیین پیامبر اسلام برای قرآن نباشد بگوییم نه، حال نبود هم نبود، خود مردم

می‌فهمند. این جور نیست.

---

[1]النحل۸۹

[2]النحل ۴۴

[3]النحل ۶۴

انزال و تنزیل

اما بخش دوم؛ آنطور که به ذهن می‌آید اصل بین دفعی بودن در باب انزال، و تدریجی بودن در باب تفعیل، فی الجمله قبول است. اما این‌که با الجمله در همه جا نشود سر رساند، حرف دیگری است. لذا در این بیانی که شما داشتید، درجایی‌که بخواهند برای مردم بگویند باید خورد خورد بگویند. اما جایی که خدا بر پیامبرش انزل کرده تا برای دیگران تبیین کند مانعی ندارد؛ خدای متعال دفعتا به پیامبرش می‌دهد و بعداً کم‌کم در زمان‌های مختلف تبیین می‌کند.

شاگرد: «نزّلنا» می‌تواند مراتب نزول باشد؟

استاد: آن هم می‌تواند، منافاتی ندارد. یعنی نفس الامریتِ«نزّلنا»؛ «ما نُنَزِّلُهُ إلاّ بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ»[1] که یکی از آن‌ها قرآن کریم است، می‌تواند به هر مرحله‌ای ناظر باشد و این آیات شریفه تبیین مناسبت آن مرحله را داشته باشند.

---

[1] الحجر ۲۱

رعایت وقف و ابتدا آیات توسط قرّاء

شاگرد۲: در جلسه گذشته سؤالی پرسیدم فرمودید که ابتدای جلسه یادآوری کنم؛ سؤال این بود که آیا وقف و ابتدا هم منسوب به پیامبر است؟ تواتر هم دارد؟

استاد: آیا وقف و ابتدا هم سماعی است یا نه؟ مثلاً «وَما يَعْلَمُ تأْوِيلَهُ إلاّ اللّهُ»؛ اینجا وقف کنیم، «وَالرّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُون...[1]»، یا اینکه «وَما يَعْلَمُ تأْوِيلَهُ إلاّ اللّهُ وَالرّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُون...»؟ کدام یک از اینها است؟ از نظر مبانیای که دارند و قرائاتی که هست وقف و ابتدا هم به سماع است. البته ممکن است که بحثهای تفسیری هم دخالت کند، چون قرآن «مأدبة الله» است. خدای متعال آن را دست امت اسلامی داده است. میبینید چقدر راجع به کتاب خدا، کتاب نوشتهاند، بحث کردهاند، جلسه تشکیل دادهاند! کتابی که در معرض عموم مردم میآید، توقع قرائت های مختلف و اشتباهات در آن هست. چون همه میخواهند بنویسند. اینها طبیعی است. ولی مهم این است که اصل بدنه قرآن کریم وقتی مستقر شده، چیزهای بعدی نمیتواند به آن صدمه بزند.

من در فقه هم قاعدۀ کلی ای را عرض کردم؛ چرا فقهای بزرگ مشکلی ندارند در اینکه الآن عوام شیعه با قنوت در نماز عمداً معاملۀ وجوب میکنند؟ بگوییم این خوب نیست؟! اگر قرار باشد یک وقتی در میان عموم مردم مستحب خدا واجب شود، باید اعلام کنند. باید بگویند یک مدتی قنوت نگیرید تا معلوم شود که واجب نیست! چرا اینطور است؟ بزرگان علماء در اینکه قنوت شعار شیعه است و به این شعاریت هم تأکید دارند و هیچ مشکلی هم ندارند، اما عوام شیعه فوری میگویند من یادم رفت قنوت را بخوانم باید نمازم را اعاده کنم؟! یعنی آن را واجب میدانند، آن هم واجب وضعی. اگر یادش رفته نماز را قضا کند! حتی در روایت هم دارد که اعاده کند. چرا مشکلی ندارند؟ بهخاطر اینکه اصل چیزی که باید در فقه اسلام مستقر شود، مستقر است. یعنی کسی هم که توهم کند بهخاطر شعاریت، قنوت واجب است وقتی به شک افتاد و مراجعه کرد برایش تردیدی نمیماند که من نمیدانستم قنوت مستحب است. این نکته بسیار مهمی است و در خیلی از جاها هم به درد میخورد.

بسیاری از مطالب قرآن کریم و قرائات به این صورت است. یعنی قرآن کریم در امت اسلامیه جا افتادگیای دارد که این بحثهای بعدی و کارهایی که امت از جاهلت و ... انجام دادهاند، نمیتواند به آن ساحت صدمه بزند. چون آن مستقر است. کسی که بخواهد مراجعه کند میفهمد.

---

[1] آل عمران ۷

صد سال تفسیر روایت «سبعه احرف» به تلاوت به معنا و توجیه ابن مجاهد به قرائات سبع

این را مکرر عرض کردم که مرحوم طبرسی می‌فرمایند؛ البته از عموم دیگران نقل کرده‌اند؛ چرا قرن اول و دوم نزد بزرگان اهلسنت جایز بود که تلاوت به مرادف بکنند؟ جایز بود، نمی‌گویم رایج بود؛ مستنکر نبود. هر کسی به معنا تلاوت می‌کرد به او چیزی نمی‌گفتند. خود مالک که گفته بود امام جماعت نخواند، اما از حیث حکم فقهی می‌گفت که جایز است. اینها را قبلاً بحث کرده‌ایم. مالک می‌گفت «لاتصلّوا خلف من یقرأ بالشواذ» یا خلاف مصحف عثمان. الآن هم در فقه مالکیه هست. اما درعین‌حال خودش می‌گفت قرائت به خلاف مصحف عثمان و بلکه قرائت به مرادف جایز است. کاری که انس می‌کرد. می‌گفت اینها جایز است که ابن حزم می‌گفت کافر است. درحالی‌که کافر نیست چون زمان او به این صورت بود. خب چرا از بین رفت؟ این نکته خیلی مهمی است. یکی از آنها همین است که الآن عرض می‌کنم؛ مرحوم طبرسی فرمودند در نیمه دوم قرن اول و تقریباً تمام قرن دوم –که کسائی آخر آن بود- در این یک قرن و نیم، «جرّوا انفسهم»؛ یک عده‌ای پیدا شدند که عمرشان را گذاشتند برای تعلیم و تعلم قرائت مسموعه. لذا با زحمات اینها تقریباً در آغاز قرن سوم زشت بود کسی به مرادف قرائت بکند. لذا مفسرین و قراء، راجع به حدیث «سبعة احرف» صد سال خلا مفهومی داشتند. آنها معنا می‌کردند که «سبعة احرف» یعنی به مرادف بخوان اما در فضای میدانی مستنکر شده بود.

لذا ابن مجاهد که درست در سال سیصد السبعه را نوشت درک می‌کرد که «سبعة احرف» را چه کار کنیم؟! با زحمات این قراء عشره، اساتید آنها و شاگردان آنها، «سبعة احرف» به آن معنایی که برای آنها صاف بود، مستنکر شده و همه تعجب می‌کنند؛ همانطور که ابن حزم گفت اگر مالک متوجه باشد که چه می‌گویی کافر است. ابن مجاهد خیلی زرنگی کرد. آمد قراء سبعه را جا انداخت. الآن هم علماء علوم قرآنی باید داد بزنند که منظور از «نزل القرآن علی سبعة احرف»، این قراء سبعه نیستند. شما هر کتابی را که باز می‌کنید این را تذکر می‌دهد.

عده‌ای به ابن مجاهد حمله کردند؛ من عرض می‌کنم ابن مجاهد به کسانی که به او حمله می‌کنند می‌خندند. چون کار او روی حساب بود و مقصود داشت و کار خودش را هم کرد. یعنی الآن دیگر در فضای بحث علوم قرآنی در سبعة احرف نزد اهلسنت خلأی ندارید که امام فرمودند «کذبوا اعداء الله». چرا؟ چون «سبعة احرف» ابن مجاهد جای آن آمده است. لذا نزد علماء بزرگ شیعه از قرن یازدهم در مورد سبعة احرف می‌گویند آن چیزی که مردود است یعنی این قرائت. اینها از نظر تاریخ بحث نکات خیلی مهمی است.

اجتهادی بودن برخی از قرائات و وقف‌ها

شاگرد: یعنی می‌خواهید بین فهم و اقراء، در وقف و ابتدا تفاوت بگذارید؟

استاد: جالب این است که یکی از علوم قرآنی‌ای که از قرن اول و بعد از آن، نوشته‌اند همین وقف و ابتدا است. برای آن کتاب نوشته‌اند. اصطلاحی که دارند این است: النص و الاداء. یعنی کتاب‌هایی هست که در آن می‌نویسند در اینجا وقف هست، اینجا جایز نیست. به این نص می‌گفتند. اداء چیزی بود که شاگرد به دهن استاد نگاه می‌کرد و هر جوری از استادش شنیده بود او هم همانطور می‌خواند. لذا در بحث وقف و ابتدا بین قراء، مثل این آیه شریفه «و الراسخون فی العلم» دو جور است. تفسیری که مرحوم سید رضی، صاحب نهج‌البلاغه دارند، «حقائق التاویل فی متشابه التنزیل» است. در این تفسیر هست وقتی به آیه «و الراسخون فی العلم» می‌رسند [1]، اقوال را می‌گویند و مختار خودشان این است که چرا این باشد یا آن باشد؟! بلکه هر دوی آن‌ها مراد است. چون خدای متعال هر دوی آن‌ها را اراده کرده است. بخشی از علوم هست که «لایعلم تاویله الا الله»، یک بخش هم «لایعلم تاویله الا الله و الراسخون فی العلم». جالب این است که سید به همین قرائات متعدده استشهاد می‌کنند برای وقف و ابتدا. یعنی می‌گویند همانطوری که در وقف و ابتدا می‌توانیم دو وقف و ابتدای جدا داشته باشیم و هر دوی آن‌ها هم صحیح باشد، شبیه تعدد قرائاتی است که هر دوی آن‌ها صحیح است. خود سید رضی با یک واسطه شاگرد ابن مجاهد است. این‌ها چیزهایی بود که با چندین سال پی جویی به آن رسیدیم. این دو بردار جلیل القدر شاگردان ابوعلی فارسی بودند. ابوعلی فارسی شاگرد ابن مجاهد بود. خیلی در این زمینه قوی بودند. این‌ها چیزهایی بود که ما نمی‌دانستیم.

شاگرد: وقف و ابتدا مانند قرائات نیست که همه آن‌ها سماعی باشد، بلکه اجتهادی هم هست؟

استاد: در قرائات هم اجتهاد هست. بلکه قرائت در کلاس اقراء، اجتهادی نیست. من جلوتر عرض کردم که قرآن دست مسلمانان است. حتی بخش مشارقه عالم اسلام در بغداد، این صبغه اجتهاد در قرائت در دیدشان پررنگ است. نمی‌توان این را انکار کرد. مغاربه هستند که برعکس هستند. اندلسیین، مدنیین، کسانی که طبق قرائت نافع جلو می‌رفتند –قرائة نافع سنة- این طرفشان پر رنگ بود؛ یعنی اصلاً وارد احتجاج نمی‌شوند. اگر هم بشوند نادر است.

---

[1] حقائق التاویل فی متشابه التنزیل، النص، ص: ۷

رفتار شناسی علماء بغداد از جمله طبری دراعتراض به قرائات قرآن

طبری در ۳۱۰ وفات کرد؛ ابن جزری در النشر می‌گوید اول کسی که دهنش باز شد به اعتراض به قرائی که قرائت متواتر دارند، طبری بود. طبری تفسیری عظیمی دارد؛ از این کارها می‌کند. محکم در می‌کند. خیلی جاها قرائات مشهور را در می‌کند. خب این کارش است. شما می‌گویی اگر کلام خدا است، از کجا در می‌کند؟ در ذهن او اگر کلام خدا بود که در نمی کرد. اینکه دید طبری چه بود خودش مباحثه جدا می‌خواهد. چند جلسه باید مستندات را ببینیم و رفتارشناسی و ذهن شناسی او را ببینیم. مباحثه جدا می‌خواهد.

من گمانم این است: این فضا در علماء بغداد خیلی نزدیک است. همچنین در تبیان هم جلوه‌گر است. تنها به‌عنوان احتمال در ذهن من طلبه مطرح می‌کنم تا بعداً تحقیق کنید. در این طیف از علماء در بغداد وقتی از قرائات صحبت می‌کنند به این صورت جلو می‌روند: اول هر قرائتی مطرح می‌شود فعلاً به‌عنوان اجتهاد و نقد به آن نگاه می‌کنند. باید همینطور جلو بروند تا به حد شهرت و استفاضه برسد. وقتی برای آنها ثابت شد که مستفیضه است -ولو پنج قرائت باشد؛ تعدادش مهم نیست- آن را قبول می‌کنند. من از تبیان شیخ الطائفه آوردم؛ سه قرائت را با هم قبول کرده بودند. چرا؟ چون می‌گفتند مشهور است؛ «الاجازی» داشتند. ولی قرائتی را که شهرت نداشت قبول نکردند.

طبری هم به این صورت است. یعنی تا اینکه قبول کند قراء الامصار این را می‌خواندند، کار می‌برد. یعنی مدام دغدغه می‌کند، ایراد می‌کند و برمی‌گردد، آن را به این ختم می‌کند: «به قرأ قراء الامصار». تا ممکنم بوده کلمات طبری را آورده‌ام. قراء امصار که شد، قراء امصار مسلمین هستند. یعنی پشتوانه آن تواتر می‌شود.

کمبود اطلاعات دلیل نفی قرائات

منظور اینکه وقف و ابتدا یکی از علوم، علوم قرآنی است. اگر مقدمه الاتقان سیوطی را ببینید –یکی از جاهای خوب این کتاب است- تمام علوم قرآنی را فهرست کرده است. چهل ای پنجاه تا بود، یادم نیست. ولی وقف و ابتدا یکی از آنها بود. قرائات هم یکی از آنها است. علم الآی هم یکی از آنها است. علم الآی خیلی مهم است. یعنی رأس آیه کجا است. مدنی الاول، مدنی الاخیر، کوفی، بصری و ... . اینها همه متفاوت است.

یک پیشنهادی هم در جلسه قبل دادم. پنج قصیده برای شاطبی هست. عقیلة اتراب القصائد در رسم المصحف است. ناظمه الزهر در عد الآی است. تتمة الحرز در طرق تیسیر است. یکی هم حرز الامانی است که در قرائات است.

دوباره تأکید میکنم؛ در علوم قرآنی مشکل بالای نود در صد کسانی که در این چند سال کتابشان را خواندهام، کمبود اطلاعات از فضای قرائات است. هر چه تفحص اضافه میشود میبینند که من خبر نداشتم! صاحب التمهید به زرقانی چه گفتند؟ به تعبیری من گفتند: آقا را ببین! ایشان میگوید «توهم انه اتسع افق اطلاعه»؛ بعد از اتساع افق اطلاعش فهمیده که مطلب ابوشامه درست نیست، بلکه قرائات عشره هم متواتر است. ایشان میگویند برعکس است؛ یعنی ابتدا درست گفته و بعد که به خیال خودش افق اتساع پیدا کرده، سراغ «تحمسات عاطفیه» آمده است. پارسال این را خواندیم.

اما آیا واقعاً به این صورت است؟ یعنی اینکه زرقانی میگوید «افق اطلاعی»، یعنی «افق عاطفیاتی»؟ یک عمر گذشت و دیدم نمیشود؟ به این صورت است؟ یا وقتی میگوید «افق اطلاعی» چیزهایی را دیده که من نمی دانستهه. حالا الآن از کتاب دراسات نقل میکنم و میبینید. خودم بالای نود درصد به این رسیدم که از کمبود اطلاعات است. ولی چرا الآن ما از این وسعت جهل مشکلی نداریم؟ شبیه مثال قنوت است که عرض کردم. به این خاطر است که پشتوانه کلاسی قرائات طوری متقن، مستند و در دست همه موجود است که فقط کار میخواهد. یعنی کسی هم که اینها را نمیداند کافی است مطالب را بداند، وقتی هم که آنها را فهمید دیگر مشکلی ندارد.

اختلاف مصاحف امصار دلیلی بر تعدد قرائات و عدم ارتباط آن با خطای کاتب

قبلاً عرض کردم؛ مرحوم آقای جعفر مرتضی فحل میدان تتبع هستند. ایشان گفتند اگر در مصاحف اختلاف بوده امت آنها را برطرف کردهاند. خب ببینید بین دو بحث دقیق و نزدیک به هم است که اهل فن اینها را کاملاً جدا میدانند، اما ایشان آنها را یکی کردهاند. یکی اختلاف مصاحف امصار است، دیگری خطای کاتب است. این بحثها خیلی به هم نزدیک است. ان شاالله بعداً میبینید. علاوه که اگر خطای کاتب جزء اختلاف مصاحف امصار باشد، کسی به آن دست نزده است. خطا الکاتبی که جزء اختلاف امصار نبوده، بله؛ امت آن را تصحیح کردهاند. اما اختلاف مصاحف الامصار را نه تنها تصحیح نکردهاند، نه تنها به آن نسبت خطا ندادهاند، بلکه بر آن محافظت کردهاند. خیلی مهم است. چرا؟ چون این اختلافها پشتوانه تعدد قرائات بود.

توقیفیت رسم، ای خامی خط؟ یک بحث علمی خیلی خوب این است: آیا خامی خط ای توقیفیت رسم ای ثالثی که معمولاً ندیدم آن را بگویند: ای تعمد در مخالفت با رسم رایج زمان خودشان داشتند؟ الآن شواهدی در ذهن من است. الآن در ذهن من به این صورت است که ان‌سخ عثمان عمداً خلاف رسم زمان خودش نوشته است. چرا؟ بهخاطر اینکه قرائات را حفظ کند. تعمد در این داشتند. در توقیفیت میگویند خدا به این صورت گفته است، خب آن یک فضا است. مثلاً پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله طبق چیزی که جبرئیل آورده دستور دادند که به این صورت بنویسید. البته توقیفیت شواهدی هم دارد. عدهای حسابی مدافع آن هستند. مثلاً کلمه جلاله «الله»، افتادن الف در «بسم الله»، تکرار لام در «الله» و حذف الف در آن، با اینکه بعداً رسم املائی را آوردند اما نتوانستند اینها را تغییر بدهند. چرا؟ نخواستند آنها را تغییر بدهند ای چیزهای دیگری پشت قضیه است؟ باید به آن برسیم.

شاگرد: الف در «الرحمن» هم به همین صورت است.

استاد: احسنت. اینها از مواردی است که مانده است. چرا؟ آنهایی که مدافع توقیفیت هستند اینها را خیلی برجسته میکنند. حتی کسانی که در علوم حروف و ابجد هستند میگویند کلمه جلاله باید شصت و شش باشد. یعنی خصوص عدد شصت و شش برای کلمه جلاله حساب است. میگویند رسم که گترهای نبوده؟! ان‌سخ به غلط لام را آورده و حالا شد شصت و شش. آنهایی که مدافع توقیفیت هستند به این صورت میگویند. ولی بحث آن مفصل است. فعلاً نمیخواهم وارد آنها بشوم.

داشتم این را عرض میکردم؛ در فضای علوم قرآنی و قرائات، مستندات به اندازه مکفی و غنی موجود است. لذا فقط میخواهد آستین بالا بزنند و اینها را در منظر دید بیاورند. هر کسی بر اینها مطلع شود تمام است. میگویید من این چیزها را نمیدانستم. بالای نود درصد مواردیکه من طلبه برخورد کردم به این صورت است. یعنی نمیدانیم؛ اما اگر مستندات را بدانیم میبینیم

قضاوت‌هایی که ما داشتیم از سر این بود که ما نمی‌دانستیم.

اذعان شهید ثانی و محقق ثانی دومتخصص علم قرائات به اعلم بودن شهید اول و علامه در علم قرائات

من قبلاً از التمهید آوردم؛ در التمهید که اصلاً اسم نبردهاند. گفتهاند قرائت متواتر حفص است و خلاص. در فارسی آن که خلاصه التمهید است، در پاورقی این کتاب میگویند بله تازگی یک مصحفی به قرائت دیگری در یکی از بلاد چاپ شده است که همه مسلمین علیه آن اعتراض کردند و دیگر ورافتاد. از این معلوم میشود بعد از چند سال که فارسی کتاب التمهید بیرون می آمده تازه به گوش ایشان می خورده که در بخشی از بلاد اسلامی بهغیرازمصحف حفص هم هست. آن هم با یک تحاشیای میگویند که مسلمانان نگذاشتند بیاید. این برای سی سال پیش است. خب اگر ایشان مدتی در تونس و الجزائر زندگی میکردند که این را نمی فرمودند. وقتی اطلاع بیرونی پیدا شد که مصحف کل الجزائر ورش است و با مصحف حفص مقابله میکنند، قانون تصویب کردند، این را نمی فرمودند. یک آقای الجزائری میگفت در فرودگاه ساک من را باز کردند و مصحف حفص را برداشتند و ضبط کردند.

خب اگر الآن این مستندات محضر صاحب کتاب عرضه شود، برای ایشان کالشمس میشود. در سودان اصلاً حفص نبود. تازگی حفص آمده است. مصحف دوری خیلی رایج بوده و غالب بوده. مثلاً در تونس قالون بوده. قبلاً به گمانم این بود که در تونس هم ورش است، اما بعد دیدم با اینکه نزدیک هم هستند اما الآن مصحف رایج در تونس قالون است. لذا وقتی عثمان طه مصاحف را نوشت، برای همه این بلاد نوشت. عثمان طه ده مصحف نوشته است. یکی از آنها حفص است که در بلاد ما معروف است، دومی آنها برای ورش است. به گمانم سومی آن قالون بود. چهارمی آن ابوبکر شعبة بن عیاش بود. سوسی، دوری و ... . ده قرائت را نوشت. الآن در سایت مطبعه مصحف موجود است.

شاگرد: هر ده تا را سعودی چاپ کرده است؟

استاد: بله، در مطبعه رسمی عربستان این مصحف رایج را چاپ کردند به‌صورت مصحف مدینه. دنبال آن همه اینها هم چاپ شد. البته با تأنی. خود آنها هم تحاشی داشتند که بازتابش به چه صورت است. بعد که علماء و فقهای آنها دنبالش رفتند دیدند اصلاً یک چیز جا افتاده است. ابن جزری زرنگ بود؛ سبکی گفته بود هفت قرائت، رفته بود به او اعتراض کرده بود؛ شما فقیه و آگاه هستید، چرا هفت تا را میگویید؟ گفت من میخواستم متفق علیه را بگویم، و الا معلوم است که عشر متواتر است. به او گفت خب بنویس. برای سبکی یک استفتاء نوشت؛ سبکی مفتی همه مصر بود، سبکی در جواب او نوشت تواتر عشر ضروری دین است. الآن تا زمانیکه النشر ابن جزری در دستها است، این استفتاء و جواب سبکی در آن موجود است که میگوید تواتر

عشر ضروری دین است.

آن وقت ما به این صورت هستیم که وقتی شهید اول از روی خبرویتش می‌گوید «لثبوت تواتر العشر»، می‌گوییم سهو القلم کرده است! او در آن زمان می‌گوید ضروری است. شهید کمی جلوتر از سبکی بود. ای شاید هم معاصر بودند.

در این هفته ای که گذشت جلسه‌ای بود، مطالبی را فرمودند و من خلاصه‌ای از بحث‌ها را عرض کردم. از جملاتی که در آن جلسه گفتم این بود: گفتم از شیخ جعفر کاشف الغطاء معروف است که کسی در فقه، فقیه نشده مگر من، شهید اول و پسرم موسی. ایشان با این عبارتشان در طول تاریخ فقها برای شهید اول شبهه اعلمیت آورده‌اند.

شاگرد: از شیخ الشریعه اصفهانی هم نقل شده که اعلم علماء شیعه شهید هستند.

استاد: ببینید شهید این جور کسی است.

ما حدود هشت سال است که داریم مباحثه می‌کنیم؛ در آن جلسه من این را عرض کردم؛ اگر بخواهیم حاصل مباحثه هشت ساله را در یک جمله خلاصه کنیم این جمله است؛ در تقلید در تعیین الاعلم و فالاعلم خودتان اقدام می‌کنید یا به خبره مراجعه می‌کنید؟ عموم مردم وقتی بخواهند بگویند آن مرجع اعلم است و دیگری فالاعلم است، به چه کسی مراجعه می‌کنند؟ به خودشان مراجعه می‌کنند؟ نه، به خبره مراجعه می‌کنند و خبره می‌گوید اعلم آن است و دیگری فالاعلم است. گفتم حاصل مباحثه ما این است: اعلم فقهای شیعه در علم قرائات شهید اول است. فالاعلم فقهای شیعه در علم قرائات علامه حلی هستند. خب این را از کجا می‌گویید؟ ما که خبره کار نیستیم. می‌گوییم ما به خبره مراجعه می‌کنیم. خبره این فن که الاعلم و فالاعلم را تعیین کنند، دو نفر بودند. شهید ثانی و محقق ثانی. چرا این‌ها خبره هستند؟ یعنی دیگران خبره نیستند؟ نه. این دو نفر خودشان می‌گویند ما این درس را خوانده‌ایم. شهید ثانی می‌گوید من کلاس رفته‌ام. یعنی خبره کسی است که کلاس رفته و مطلب دستش است. او می‌تواند بگوید چه کسی درست می‌گوید. پس سائرینی که کلاس نرفته‌اند خبره اینکه بگویند اعلم و فالاعلم چه کسی است، نیستند.

خب این دو بزرگوار چه کار کردند؟ وقتی نزاع شد، گفتند «بعض اصحابنا منعوا من العشر اما الشهید الاول اثبت تواتر العشر» و بعد فرمودند: «و هو الاصح». هم محقق ثانی قول شهید را ترجیح دادند و هم شهید ثانی. یعنی در مقامی که می‌خواستند بگویند اعلم ایشان است یا کسی که از عشر منع می‌کند، شهید را اعلم دانستند.

این به‌عنوان خلاصه مباحثه خوب است. مباحثه‌ای است که چندین سال طول کشیده، می‌گوییم اعلم را فهمیدیم، فالاعلم را هم فهمیدیم. خب خبره این تشخیص چه کسی است؟ خبره آن این دو بزرگوار هستند؛ شهید ثانی و محقق ثانی.

استحکام مبانی علوم قرآنی

این تأکید در ذهن شریفتان باشد؛ پایه کار و بیس (base) که امروزه به آن نیاز است، سر سوزنی در آن ابهام نیست. مستندات به قدری روشن است که چون گسترده است ما به آن جهل داریم. اگر به این مستنداتی که کالشمس است، سعه اطلاعات پیدا کنیم؛ همانطوری که زرقانی گفت؛ اگر سعه اطلاعات پیدا کنیم اصلاً بحث مشکلی ندارد. اصلاً به نزاع منجر نمی‌شود. مدام در تمام جوانب جلو می‌رود. این است که عرض می‌کنم علوم قرآنی خیلی جذاب و زیبا است؛ به‌خاطر استحکام مبانی آن است. هر چه جلوتر بروید می‌بینید جهل خودتان بر طرف می‌شود. نه اینکه با ابهام و اعزال جدیدی مواجه شوید. این برای کسی که در اینجا تحقیق می‌کند خیلی شیرین است. یعنی هر چه که جلوتر می‌رود احساس روشنایی می‌کند. این احساس را دارد که پایه کار خیلی محکم است، فقط وسیع است و نیاز به اطلاعات دارد.

نقد توجیه کلام صاحب مفتاح الکرامه از زمخشری در انکار تواتر قرائات

در صفحه هفتم بودیم؛ فرمودند:

> **و لیعلم أنّ القائلین بأنّ کلّ حرف منها متواتر کما هو ظاهر الأکثر لا بدّ لهم من تأویل ما وقع لبعض المفسّرین و النحویین کالزمخشری و نجم الائمة من إنکار بعض الحروف تصریحاً أو تلویحاً حیث حکم الأوّل بسماجة قراءة ابن عامر «قتل أولادَهم شرکائِهم» و ردّها للفصل بین المتضایفین و الثانی أی الرضی فی قراءة حمزة «تساءلون به و الأرحامِ» بالجرّ و نحو ذلک. و هذا ممّا یؤیّد ما ذهب إلیه الشهید الثانی و جماعة من محقّقی هذا الشأن کما سمعت. و قد استفید من هذا و ما قبله بیان الحال فی المقام الثالث[1]**

«...حیث حکم الأوّل»؛ زمخشری، **«بسماجة قراءة ابن عامر «قتل أولادَهم شرکائِهم»»**؛ گفته این سماجت دارد. یعنی یک چیز زمخت و ناجوری در زبان عرب است. **«و ردّها للفصل بین المتضایفین»**؛ «قتل شرکائهم» مضاف و مضاف الیه است، «اولادهم» بین آن دو فاصله شده است.

«و الثانی أی الرضی فی قراءة حمزة «تساءلون به و الأرحامِ» بالجرّ و نحو ذلک. و هذا ممّا یؤیّد ما ذهب إلیه الشهید الثانی و جماعة من محقّقی هذا الشأن کما سمعت»؛ ما هم عرض کردیم که مقصود شهید اصلاً اینها نبود. شهید فرمودند «کل حرف حرف» متواتر نیست. و حال آنکه شهید نمی خواستند طریق دانی و سبع صغری متواتر نیست. بلکه گفتند «کل ممّا نسب الی السبعة»، یعنی در طرق دیگر. از اینها مفصل بحث کردند. خودشان روی برداشتی که داشتند این را می‌گویند.**«و هذا ممّا یؤیّد ما ذهب إلیه الشهید الثانی»**؛ که «لایخرج المتواتر من السبعة». اما اینکه «کل حرف حرف» متواتر باشد، شهید نپذیرفتند.

«و قد استفید من هذا و ما قبله بیان الحال فی المقام الثالث»؛ خودشان در پاورقی فرموده‌اند:

>

> **یمکن تأویلها بأنّ غیرها أحبّ إلی القارئ منها کما سمعت عن المنتهی لا أنّه لا یجوز القراءة بها، فتأمّل (منه)**[2]

«یمکن تأویلها بأنّ غیرها أحبّ إلی القارئ منها»؛ یعنی زمخشری هم غیرش را قبول دارد، اما غیر را از قرائت حمزه احب میداند. **«لا أنّه لا یجوز القراءة بها، فتامل»**؛ فتامل که معلوم است این تاویل جایی ندارد.

به حرف ایشان برگردیم: «و لیعلم أنّ القائلین بأنّ کلّ حرف منها متواتر»؛ میگویند هر حرفی متواتر است. یعنی جر و ... متواتر است. هر کجا که حمزه و ابن عامر قرائت کردهاند، که ظاهر اکثر هم همین بود. «لا بدّ لهم من تأویل»؛ چرا لابدّ است؟ درحالیکه لابدّیتی ندارد. والّا در اینجا که جای تاویل نیست، چون طرف تصریح میکند. وقتی تصریح میکند که چه تاویلی بکنیم؟! میگویند خب وقتی تواتر را انکار میکند کافر میشود، باید تاویل کنیم تا کافر نشود. خب وقتی خودش تصریح میکند ما ضامن کافر نشدن او هستیم؟! بله، ما میتوانیم کار دیگری بکنیم و بگوییم زدن او تواتر الی الشارع ثابت نیست. خب اینکه موجب کفر نمیشود. او میگوید متواتر است تا حمزه. خب چرا کافر باشد و چرا تاویل کنیم؟! باید بیشتر از این لابدّیت صحبت کنیم.

---

[1]مفتاح الکرامة فی شرح قواعد العلامة (ط-جماعة المدرسین)، ج۷، ص۲۲۰

[2]همان

اهمیت کتاب «دراساتٌ لاسلوب القرآن الکریم» در تعدد قرائات

اما نسبت به این دو آیه که فرمودند؛ در فدکیه صفحه‌ای به نام «اعتراضات بر قرّاء». صفحات مختلفی که قبلاً بوده را در آن جا فهرست کرده‌ام. امروز می‌خواستم چند چیز را بگویم که در بحث‌های دیگر رفتیم.

در اعتراضات نحوی ها، تاریخ آن و ...؛ گاهی است شما با ده سال-پانزده سال تفحص می‌بینید تازه یک چیزهایی می‌بینید که قبلاً نمی‌دانستید؛ کتابی است که حدود چهل سال است نوشته است، من هم تازگی دیده‌ام. جست و جو می‌کردم، به این کتاب رسیدم و نظرم جلب شد و آن را خواندم. یک مقدمه جالبی در این کتاب هست. کل مقدمه آن را در فدکیه گذاشتم. «دراساتٌ لاسلوب القرآن الکریم». یک آقایی نوشته که ظاهراً مصری است. سال 1403 جایزه جهانی سعودی را به این کتاب داده‌اند. الحمد لله دیدم در حوزه علمیه گروه صرف که روی تدوین کتب درسی کار می‌کنند این کتاب را معرفی کرده‌اند. یازده جلد کتاب است. اول سه جلدش را نوشته و بعد هشت جلد ادامه آن را نوشته‌اند. نزدیک سی سال طول کشیده است. بیست و چهار سال که قطعاً کار کرده است.

زحماتی که شما در ده سال یا پانزده سال کمکم به آن می‌رسید، ایشان با بیست و پنج سال زحمت و پشت کار شبانه‌روزی در این کتاب آورده است. ببینید ایشان در این کتاب چقدر کار کرده است. این کتاب واقعاً از کتاب‌هایی است که وقتی نگاه می‌کنند، تعجب می‌کنند. آن هم یک نفر نوشته است. محمود شاکر مصری می‌گوید اگر یک گروهی این کتاب را نوشته بودند همچنان مورد اعجاب بود، چه برسد که یک نفر این کتاب را نوشته باشد. همینطور هم هست. مقدمه این کتاب کافی است.

در مقدمه این کتاب، ابتدا به نحات یکی نه‌یبی می‌زند. یعنی همین بحث زمخشری و .. را در همان ابتدای بحث نقد می‌کند و حقشان را کف دستشان می‌گذارد. می‌گوید بسیاری از چیزها را شما گفته اید که اصلاً در زبان عرب نیست و غلط قطعی است، اما خبر نداشتید که در قرآن هست. یعنی در قرآنی که نمی‌توانید کاریش کنید. نه از یک قرائتی که آن را در کنید. این خیلی مهم است. می‌گوید نحات اطلاع ندارند چیزهایی که در نحو به‌طور قطع غلط است و آن‌ها را در کرده‌اند، در قرآن آمده است. این اول کار است. پس بنابراین شما نحات خیلی پز نده‌ید که نحوی هستیم و ما هستیم که می‌توانیم بگوییم این کلام غلط است و آن درست است؛ این قرائت مردود است و آن درست است. ایشان ابتدا از اینجا شروع می‌کند.

در ادامه می‌گوید کدام یک از قراء سبعه و عشره مبتلا به تلحین شده‌اند. یعنی در طول تاریخ به این‌ها گفته‌اند غلط کرده‌ای. بعد از ملحّن ها می‌گوید؛ یعنی چه کسانی بودند که به قراء دیگر نسبت لحن داده‌اند. از خود قراء، از مفسرین، از نحویین و... ردیف می‌کند. تاریخ این‌ها را می‌آورد. یعنی معلوم می‌شود که چقدر متتبع بوده است. خوبی این کتاب هم تتبع آن است. یعنی زحمت

تتبع است؛ به فکر و نبوغ و ... نیست بلکه باید زحمت بکشند. شبانه‌روز باید مشغول باشند و این کار را هم کرده است. لذا وقتی به منزل رفتید تمام مقدمه این کتاب را بخوانید.

من به‌عنوان یکی از طلبه‌های قاصر وقتی بعضی از جاهای این کتاب را می‌خواندم، یک التذاذ روحی لایوصف پیدا می‌کردم. یعنی در زمان ما اینطور از قرائات دفاع بکند. کتاب او مبنی بر این است که حتی قرائات غیر متعارفه را هم احیاء کرده است. حال باید خودتان آن را ببینید. کتاب «دراساتٌ لأسلوب القرآن الكريم». محمد عبد الخالق عضیمه. چند کتاب دیگر هم دارد.

شاگرد: می‌گوید من به آیات بیست و شش هزار بار استشهاد کرده‌ام.

استاد: شاید بیست و هفت هزار بار.

سه جلد اول آن شبیه باب اول مغنی است. یعنی تمام حروف معانی –همانطور که در مغنی بحث شده- با تفصیل بیشتر نسبت به قرآن کریم آورده است. من این کتاب را ندیده بودم. چطور این کارها شده است! در سال 1401 چاپ شده است. چهل وخورده ای سال است که چاپ شده است. اما ذکری از این کتاب نمی‌شود. این کتاب در دفاع از بحث قرائات خیلی مهم است. یعنی این اعتراضات نحات را با تتبع برای منصفین واضح می‌کند. برای اینکه ببیند این فضاها چه می‌شود. علی ای حال من این کتاب را تازه دیدم. خوب است کسانی که در کتب درسی حوزه کار می‌کنند ای حتی کسانی که می‌خواهند مباحثه بکنند این کتابها را ببینند و بحث کنند. به دیگران سفارش کنند.

کتاب «معجم المسائل النحويه والصرفيه الوارده في القران الكريم»

البته دنبال آن آقای دیگری کتاب دیگری نوشته است؛ «معجم المسائل النحويه والصرفيه الوارده في القران الكريم». این کتاب چون بعد از آن نوشته شده دیگر داشتنی است. ولو نسخه الکترونیکی آن نبود. این کتاب را بعد از کتاب آقای عضیمه نوشته است. کار بسیار جالبی کرده است. مثلاً شما میخواهید ببینید در کل قرآن کریم چند مفعول مطلق تأکیدی داریم. همه را ردیف کرده است. چند مفعول مطلق نوعی داریم. چند حال با آن خصوصیت داریم. انواع مطالب صرفی و نحوی را در آیات شریفه ردیف کرده است. این خیلی کار مهمی است که این معجم کرده است. یعنی تمام شواهد عناصر نحوی و صرفی را در کل قرآن کریم یک جا آورده است.

قرائت «إلیاسین» در قرائت حفص و «آل یاسین» در روایت ابن باذش از امیرالمومنین شاهدی بر بازگشت تمام قرائات به قرائت امیرالمؤمنین ع

ببینید گفتیم «و الارحامِ را حمزه به این صورت خوانده است؛ یک کتاب داریم که معاصر مرحوم صاحب مجمع است؛ «الاقناع في القراءات السبع» برای ابن باذش است. معاصر مرحوم طبرسی است. حدود صد سال بعد از آن سخاوی که شاگرد شاطبیه بود، همین را در جمال القراء میآورد. اول کتابی که من پیدا کردم همین است. ابن باذش در اقناع با سند خودش به حمزه نقل میکند. از حمزه با سند نقل میکند که من مشرف شدم مدینه؛ حمزه کوفی بود؛ میگوید به مدینه محضر امام صادق علیهالسلام مشرف شدم. در خدمت حضرت کل قرآن را خواندم. حضرت فرمودند:

> **فقال جعفر علیهالسلام ما قرأ علي أحد أقرأ منك، ثم قال: لست أخالفك في شيء من حروفك إلا في عشرة أحرف، فإني لست أقرأ بها، وهي جائزة في العربية.قال حمزة: فقلت: جُعلتُ فداك، أخبرني بمَ تخالفني؟ قال: أنا أقرأ في [النساء: 1]] {وَالْأَرْحَامَ} نصبا،...[1]**

«لست أخالفك في شيء من حروفك إلا في عشرة أحرف، فإني لست أقرأ بها»؛ اولین موضعش همین است. فرمودند: **«أنا أقرأ في [النساء: 1]] {وَالْأَرْحَامَ} نصبا»؛** خیلی جالب است. یعنی همینی را که حمزه «والارحامِ» خوانده است؛ محضر حضرت «والارحامِ» خواند، حضرت هم فرمودند تو از همه اقرء هستی ولی من ده جا را مثل تو نمی خوانم؛ اولین موضع آن همین است. فرمودند «نصبا».

در این حدیث دو نکته هست؛ البته این حدیث را در کتب شیعه نمیدانم، در کتب قرائات آنها هست. ولی معاصر مرحوم طبرسی بوده که از قراء آنها است. دو نکته در این هست. یکی اینکه در

آخر کار حضرت می‌فرمایند قرائة علی بن ابیطالب علیه‌السلام، جدشان این است. اما آیا حضرت این را فرمودند؟ آن هم برای هر ده تا؟ یا فقط برای آخری بود که «وَلَدا» می‌خواندهاند، نه «وُلدا»؟ کدام یک از اینها است؟

علی ای حال یکی از مواردی هم که او خوانده بود «إل یاسین» بود که حضرت هم در قرائت خودشان تصحیح کرده به «آل یاسین». بعد هم فرمودند قرائت امیرالمؤمنین این ده تا است. اگر «آل یاسین» قرائت امیرالمؤمنین باشد، خب ما که الآن به قرائت عاصم می‌خوانیم، سند عاصم هم به امیرالمؤمنین می‌رسد. یعنی طبق این روایت هم امام صادق علیه‌السلام به جدشان امیرالمؤمنین «آل یاسین» را نسبت می‌دهند، و هم عاصم از طریق ابوعبد الرحمان سلمی به امیرالمؤمنین علیه‌السلام «إل یاسین» را نسبت می‌دهند. فلذا این مؤید حرف منافی ابن شهر آشوب است. منافی فرمودند کل قراء سبعه به امیرالمؤمنین می‌رسند.

شاگرد: سید شمس الدین در جزیره خضراء هم همین را گفت.

استاد: بله، گفت «فالجمیع قرائة امیرالمؤمنین علیه‌السلام». همه اینها شواهدی است در کنار هم.

---

[1]الاقناع في القراءات السبع؛ ص۲۹۶

قرائت به جر حمزه در «وَالْأَرْحَامِ» و تأیید موافقت آن با عربیت توسط امام صادق علیه‌السلام

نکته آخری که جالب است این است: قابل فکر هم هست. بعد باید روی آن تأمل کنیم. در این نقل حضرت به حمزه فرمودند: تو اقرأ هستی، «لست أخالفك في شيء من حروفك إلا في عشرة أحرف، فإني لست أقرأ بها، وهي جائزة في العربية»؛ سخاوی می‌گوید «و ان کان فی العربیة جیدة». این به چه معنا است؟ اگر این نقل درست باشد به‌معنای مشت امام صادق علیه‌السلام به دهن زمخشری است. او می‌گوید غلط است، اما با اینکه حضرت از حمزه «و الارحامِ» شنیدند و فرمودند من به نصب می‌خوانم، ولی فرمودند «و ان کان له وجه فی العربیة». یعنی از نظر عربیت حرف او را رد نکرده‌اند. چطور طبق نقل –البته خبر واحد است- امام معصوم نمی‌گویند غلط است، اما یک نحوی چه کار می‌کند؟!

شیخ انصاری هم جالب بود. در کتاب الصلاه وقتی تخطئه را می‌گفتند هم «والارحام» حمزه را گفتند و هم «شرکائهم» ابن عامر را اما وقتی می‌خواستند صاحب جواهر را رد کنند و از حمزه دفاع کنند، به قول ابن عامر در «شرکائِهم» اشاره کردند اما به جر حمزه اشاره نکردند بلکه از حمزه دفاع کردند و فرمودند حمزه قرائتش را محضر امام صادق علیه‌السلام پس داده است، شما چرا می‌خواهید به حمزه ایراد بگیرید؟!

بنابراین روی این تأمل کنید که «وجه فی العربیة» را باید چطور معنا کنیم. اینکه در این نقل امام علیه‌السلام خلاف عربیت ندانستند عبارت واضح است، او را تخطئه نکردند. اما چرا نفرمودند این هم کلام خدا است؟ چرا گفتند «وجه فی العربیة»؟! این حدیث از احادیثی است که لسان آن ظاهراً مسأله تعدد نزول را تضعیف می‌کند. ببینیم وجهی دارد و واقع منظور حضرت چیست؟

والحمد لله رب العالمین